

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پیاپی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش نهایی

امکان پذیر بودن رجعت

یکی از سؤالاتی که در بحث رجعت قابل بررسی است، مسأله‌ی امکان پذیر بودن رجعت است. آیا امکان بازگشت به جهان برای انسانی که از این دنیا رفته است، وجود دارد؟ مسأله‌ی امکان پذیر بودن رجعت، از منظرهای مختلفی قابل بررسی است که در این بخش، از دو زاویه‌ی جداگانه به اثبات آن خواهیم پرداخت.

ابتدا می‌توان از چشم‌انداز عقل به این مسأله نگاه کرد. براساس سخن حکیمان، بهترین علت برای امکان وقوع یک امر، واقع شدن آن است. اگر چیزی یک بار رخ داده است، مسلماً امکان رخداد دوباره‌ی آن وجود دارد. در بررسی احوال امت‌های پیشین، به وضوح دیده می‌شود که رجعت به دنیا پس از مرگ، به کرات اتفاق افتاده است. اینک به ذکر نمونه‌هایی از این امر، براساس آیات قرآن کریم می‌پردازیم. جالب است که چهار شاهد از شواهد مسلم وقوع رجعت در امت‌های گذشته، تنها در یکی از سوره‌های قرآن (سوره‌ی بقره) جمع شده است. اولین شاهد در آیات ۵۵ و ۵۶ سوره‌ی بقره است. در این آیات خداوند متعال خطاب به بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَنزِي اللَّهَ

جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ؛ ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»: و به یاد آورید آنگاه که گفتید: ای موسی! ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه خدا را آشکارا با چشم ببینیم. آنگاه صاعقه‌ای شما را در برگرفت؛ درحالی که شاهد این صحنه بودید. سپس بعد از مرگتان، شما را دوباره زنده کردیم تا شاید شاکر شوید. این آیات، ناظر بر این ماجراست که بنی‌اسرائیل سخنان موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مبنی بر ارتباط و گفتگویش با خداوند متعال را باور نکردند و از موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ خواستند تا این مسأله را برای آنها اثبات کند. بنابر آنچه نقل شده است، حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ هفتاد هزار نفر از برگزیدگان امتش را انتخاب کرد و سپس از بین آنها هفت هزار نفر را برگزید و پس از چند مرحله گزینش سرانجام هفتاد نفر از برجستگان بنی‌اسرائیل را انتخاب کرد. آنگاه آنها را به همراه خود به میقات که محل گفتگوی آن حضرت با خداوند متعال بود، برد و این هفتاد نفر شاهد سخن گفتن موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ با خداوند بودند؛ با این حال اظهار داشتند که ما به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه خدا را با چشمان خود ببینیم. زمانی که چنین خواستند، صاعقه‌ای آمد و همه‌ی آنها را از بین برد. در این هنگام حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به خداوند متعال عرضه داشت: پروردگارا! اگر اکنون به نزد بنی‌اسرائیل بازگردم، آنها مرا دروغگو خواهند پنداشت و می‌اندیشند من این افراد را سر به نیست کرده‌ام تا علیه من شهادت ندهند و من پاسخی برای این اتهام نخواهم داشت. سپس از خداوند درخواست کرد تا آن هفتاد نفر را دوباره زنده کند. بدین ترتیب آنها زنده شدند و به این عالم بازگشتند. آیات قرآن آشکارا می‌فرماید که آنها را پس از مرگ زنده کردیم.

شاهد دوم مبنی بر وقوع رجعت در قرآن، آیات ۷۲ و ۷۳ سوره‌ی بقره است که نامیده

شدن این سوره به بقره ناظر بر همین ماجراست. خداوند متعال در این آیات می‌فرماید:

«وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ؛ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ و به یاد آورید زمانی که شخصی را کشتید و در مورد او به کشمکش و اختلاف رسیدید؛ آنگاه خداوند آنچه را کتمان می‌کردید، آشکار کرد. برای این کار گفتیم قسمتی از آن [بدن گاو مذبح] را به قسمتی از او [بدن مقتول] بزنید؛ این‌گونه خداوند مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما نشان می‌دهد تا شاید بیندیشید. در مورد این آیات نقل شده است که پیرمرد ثروتمندی از بنی اسرائیل، از دنیا رفت و ثروت هنگفت او به تنها پسرش به ارث رسید. حسادت به شدت گریبانگیر پسرعموهای این وارث شد و لذا پسرعمویشان را که بر طبق روایات در آن زمان شصت سال داشت، کشتند و جنازه‌ی او را در وسط محله‌ای دیگر رها کردند و شایع کردند که اهالی این محله او را کشته‌اند. بین اقوام مقتول و اهالی آن محله، اختلاف و نزاع درگرفت تا سرانجام کار حضرت موسی عليه السلام ارجاع شد. خداوند متعال برای رفع این اختلاف، به موسی عليه السلام وحی کرد به آن قوم امر کند تا گاو ماده‌ای را ذبح کنند و بخشی از بدن (زبان یا هر قسمت دیگر) آن را به بدن مقتول بزنند؛ بدین ترتیب او زنده خواهد شد و حقیقت را فاش خواهد کرد. سرانجام آن گاو را با مشخصات داده شده یافتند^۱ و کشتند و قطعه‌ای از بدن آن را به

۱. در اینجا قضیه‌ی جالب و عبرت‌آموزی وجود دارد؛ در روایت است زمانی که موسی عليه السلام پیام خداوند را به خانواده‌ی مقتول و متهمان ابلاغ کرد، اگر ایشان هر گاو ماده‌ای را ذبح می‌کردند، همان مورد قبول بود؛ اما آنها برای آنکه نقطه‌ی ابهامی ایجاد کنند، و از زیر بار این کار که حقیقت را افشا می‌کرد شانه خالی کنند، به بهانه‌جویی پرداختند و از موسی عليه السلام خواستند تا مشخصات آن گاو ماده از جمله سن و سال و رنگ آن را معلوم سازد. سرانجام روشن شد که باید گاو ماده‌ی زردرنگ میان‌سالی را ذبح کنند. وقتی جستجو کردند، تنها یک گاو با این مشخصات یافت شد که متعلق به شخصی بود که

بدن مقتول زدند و آن فرد زنده شد و به موسی علیه السلام عرضه داشت که پسرعمویم مرا کشت و دیگران بی گناهند. این فرد شصت ساله پس از زنده شدن، هفتاد سال دیگر زندگی کرد و سپس از دنیا رفت.

شاهد سوم وقوع رجعت در قرآن، آیه‌ی ۲۴۳ سوره‌ی بقره است که خداوند متعال در آن فرموده است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»: آیا ندیدی آنان را که از ترس مرگ از شهر و دیار خود خارج شدند درحالی که هزاران نفر بودند؛ پس خداوند به آنها گفت بمیرید و سپس دوباره آنها را زنده کرد. همانا خداوند صاحب فضل نسبت به مردم است؛ ولیکن بیشتر مردم شکرگزار نیستند. داستان این آیه نیز براساس روایات این گونه است که در بنی اسرائیل، شهری وجود داشت که جمعیت آن هزاران نفر بود و هر چند وقت یک بار، بیماری طاعون به آن شهر می آمد. ثروتمندان شهر که از امکانات بیشتری برخوردار بودند، شهر را ترک می کردند؛ اما فقرا در شهر می ماندند و می مردند؛ لذا بیشتر کسانی که در اثر بیماری طاعون از دنیا می رفتند، فقرا بودند. یکبار مردم شهر همگی تصمیم گرفتند که

پدر پیری داشت. او بسیار به پدر خویش احترام می گذاشت و خدمت می کرد؛ تا جایی که یکبار معامله‌ای با سود کلان برایش پیش آمد و برای انجام این معامله لازم بود تا در صندوقی را باز کند و از درون آن پول بردارد؛ اما زمانی که خواست این کار را کند، دید پدرش روی صندوق خوابیده است و لذا به خاطر نگاه داشتن حرمت پدر، او را از خواب بیدار نکرد و معامله را فسخ کرد و از آن سود کلان چشم پوشید. خداوند متعال به خاطر اجر نهادن نیکی او نسبت به پدر، دقیقاً مشخصات گاوی را به بنی اسرائیل داد که متعلق به این پسر بود و آنها مجبور شدند برای خرید آن به گنجایش پوستش، طلا بپردازند. در تفسیر امام عسگری علیه السلام آمده است: بنی اسرائیل برای آنکه بتوانند آن گاو ماده با خصوصیات که ذکر شد را بخرند، دارایی‌های خود را روی هم نهادند و مبلغی که در پوست آن گاو جمع گشت، چیزی در حدود پنج هزار دینار بود. لذا از این معامله، سود هنگفتی نصیب شخصی شد که نسبت به والدین خود نیکوکار بود.

در صورت شیوع بیماری طاعون، همه با هم شهر را ترک کنند تا کسی نمیرد. پس این کار را کردند و دست‌جمعی شهر را ترک کردند و به شهر دیگری رسیدند که قبلاً بیماری طاعون اهالی آن شهر را از بین برده بود و شهر مدت‌ها متروکه مانده بود. زمانی که این مردم در آنجا اقامت گزیدند، ناگاه امر الهی آمد که بمیرید و تمام این جمعیت که به نقل قرآن هزاران نفر بودند، از دنیا رفتند. مردمی که بعدها از جاده‌ی کنار آن شهر عبور کردند، دیدند تعدادی جنازه در آنجا ریخته و لذا آنها را جمع کردند و در چاله‌ای ریختند. این جنازه‌ها شصت سال در آنجا ماند و کاملاً پوسید. پس از مدتی، حزقیل نبی علیه السلام که یکی از انبیای بنی‌اسرائیل بود، از این شهر عبور کرد و چشمش به تل استخوان‌های این هزاران نفر افتاد و به شدت متأثر شد و گریست. آنگاه از جانب خداوند متعال به او وحی شد که ای پیامبر ما! آیا می‌خواهی اینها را دوباره زنده کنم؟ حزقیل علیه السلام پاسخ داد: آری! سپس خداوند همه‌ی ایشان را دوباره زنده کرد. در رابطه با چگونگی رخداد این امر، نقل شده است که خداوند متعال اسم اعظمی را به حزقیل نبی علیه السلام آموخت و وقتی حزقیل علیه السلام آن اسم را بر زبان آورد، دید بر یکایک این استخوان‌ها گوشت روید و همگی به اذن خداوند متعال زنده شدند و سالیانی دراز در دنیا زیستند.

چهارمین مورد اشاره به رجعت در قرآن، آیه‌ی ۲۵۹ سوره‌ی بقره است: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: یا همانند آن شخصی [عزیر نبی] که از قریه‌ای عبور کرد درحالی که آن قریه ویران

شده بود و هیچ آثاری از حیات در آن باقی نمانده بود. با دیدن اسکلت مردگان گفت: خداوند چگونه اینها را پس از مرگ زنده می‌کند؟! [پس از خطور این فکر که صرفاً یک سؤال بود نه انکار] خداوند متعال برای مدت صد سال او را میراند و دوباره زنده کرد. آنگاه [فرشته‌ای از جانب خداوند] از او پرسید: چه مدت در اینجا درنگ کرده‌ای؟ او پنداشت در اینجا خوابش برده و گفت: یک روز یا کمتر از یک روز. گفت: خیر تو صد سال در اینجا متوقف بوده‌ای. پس به غذا و نوشیدنی بنگر که سالم مانده‌اند؛ اما به مرکب بنگر [که چگونه متلاشی شده و استخوان‌هایش پوسیده است] و ما می‌خواهیم تو را آیه و نمونه‌ای برای مردم قرار دهیم. حال به استخوان‌های [مرکب خود] بنگر که چگونه آنها را به هم می‌پیوندیم و گوشت بر آن می‌رویانیم. زمانی که امر [زنده شدن مردگان] برای او تبیین شد، گفت: می‌دانم که خداوند بر هر کاری قادر و تواناست. براساس این آیه، خداوند عزیر نبی ﷺ را پس از مرگ به این عالم بازگرداند.^۲

پنجمین مصداق وقوع رجعت در قرآن، آیه ۴۹ سوره‌ی آل عمران است. خداوند متعال در این آیه در مورد عیسی بن مریم ﷺ می‌فرماید: «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَخِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»: و او را رسول و فرستاده‌ای به سوی بنی اسرائیل [قرار دادیم که به آنها می‌گوئید:] من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده‌ام تا نبوت مرا بپذیرید؛ من از گل، چیزی به شکل پرنده

۲. لازم به ذکر است که در روایات، شبیه داستان عزیر نبی ﷺ در مورد ارمیای نبی ﷺ، یکی دیگر از پیامبران بنی اسرائیل، نیز نقل شده است.

می‌سازم؛ سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، به پرنده‌ای تبدیل می‌شود. و به اذن خدا، کورِ مادرزاد و مبتلایان به پیسی را بهبود می‌بخشم؛ و مردگان را نیز به اذن خداوند زنده می‌کنم؛ و از آنچه می‌خورید و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم؛ مسلماً در اینها نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید. براساس این آیه و روایات، زنده شدن مردگان به دست حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در موارد بسیاری تحقق یافته است؛ یکی از این موارد، زنده شدن سام‌بن‌نوح (پسر حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. در تفسیر عیاشی آمده است: «إِنَّ أَصْحَابَ عَيْسَى سَأَلُوهُ أَنْ يُحْيِيَ لَهُمْ مَيْتًا قَالَ فَآتَى بِهِمْ إِلَى قَبْرِ سَامِ بْنِ نُوحٍ فَقَالَ لَهُ: قُمْ يَا ذَنْ اللَّهِ يَا سَامُ بْنُ نُوحٍ! فَانْتَشَقَّ الْقَبْرُ ثُمَّ أَعَادَ الْكَلَامَ فَخَرَجَ سَامُ بْنُ نُوحٍ فَقَالَ لَهُ عَيْسَى: أَتُحِبُّ إِلَيْكَ تَبْقَى أَوْ تَعُودُ؟ فَقَالَ: يَا رُوحَ اللَّهِ بَلْ أَعُودُ إِنِّي لِأَجِدُ حُرْقَةَ الْمَوْتِ وَ قَالَ لَدَعَةَ الْمَوْتِ فِي جَوْفِي إِلَى يَوْمِي هَذَا»^۳: یاران عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از او خواستند مرده‌ای را برایشان زنده کند، پس به کنار قبر سام پسر نوح رفتند. عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: به اذن الهی برخیز ای سام پسر نوح! پس قبر او شکافته شد. آنگاه دوباره عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ کلام خود را تکرار کرد. ناگهان سام از قبر خارج شد. عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به او گفت: ای سام! کدامیک از این دو حالت را بیشتر دوست می‌داری، زندگی یا بازگشت به مرگ؟ سام گفت: ای روح الله! می‌خواهم بازگردم؛ هنوز حرارت جان دادن را در درون خویش احساس می‌کنم / او حاضر به تجربه‌ی مجدد آن نیستم. / در همان کتاب از ابان بن تغلب نقل شده است: «سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ هَلْ كَانَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ أَحْيَا أَحَدًا بَعْدَ مَوْتِهِ حَتَّى كَانَ لَهُ أَكْلٌ وَ رِزْقٌ وَ مَدَّةٌ وَ وُلْدٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ إِنَّهُ كَانَ لَهُ صِدِّيقٌ مُؤَاخٍ لَهُ فِي اللَّهِ وَ كَانَ عَيْسَى يَمُرُّ بِهِ فَيَنْزِلُ عَلَيْهِ وَ إِنَّ عَيْسَى-

۳. محدث جزائری، النور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین، ص ۴۰۷؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۷۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۳۳.

غَابَ عَنْهُ حِينًا ثُمَّ مَرَّ بِهِ لِيَسَلَّمَ عَلَيْهِ؛ فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ أُمُّهُ فَقَالَتْ: مَاتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ لَهَا: أَتُحِبِّينَ أَنْ تُرِيَهُ؟
 قَالَتْ: نَعَمْ؛ قَالَ: إِذَا كَانَ غَدًا أَتَيْتُكَ حَتَّى أُحْيِيَهُ بِأُذُنِ اللَّهِ؛ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدَاةِ أَتَاهَا فَقَالَ: ائْتَلِقِي مَعِيَ إِلَى قَبْرِهِ
 فَأَنْطَلِقَا إِلَى قَبْرِهِ فَوَقَّفَ عِيسَىٰ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ فَانْفَرَجَ الْقَبْرُ وَخَرَجَ ابْنُهَا حَيًّا فَلَمَّا رَأَتْهُ أُمُّهُ وَرَأَتْهَا بِكَيْفَا فَرَجَّهْمَا عِيسَىٰ-
 فَقَالَ: أَتُحِبُّ أَنْ تَبْقَىٰ مَعَ أُمِّكَ فِي الدُّنْيَا؟... بِأَكْلِ وَرُزْقٍ وَ مُدَّةٍ تُعْمَرُ عَشْرِينَ سَنَةً وَ تَزُوجُ وَ يُوَلِّدُ لَكَ؛ قَالَ:
 نَعَمْ؛ فَدَفَعَهُ عِيسَىٰ إِلَىٰ أُمِّهِ فَعَاشَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ تَزُوجُ وَ وُلِدَ لَهُ^٤: از امام صادق عليه السلام پرسیده شد آیا از
 بین مردگانی که عیسی عليه السلام زنده کرد، هیچ یک زنده ماندند تا دوباره زندگی و زادولد
 کنند؟ فرمود: آری، او دوستی^٥ داشت که در راه خدا بسیار به او علاقه مند بود و عیسی
 وقتی از کنار منزل او می گذشت، پیاده می شد و مدتی با او به سر می برد. عیسی عليه السلام
 مدتی از او غیبت کرد و بعد که به خانه ی او رفت و از مادرش سراغ او را گرفت، مادرش
 گفت: ای رسول خدا او مرده است. عیسی عليه السلام گفت: آیا دوست داری او را ببینی؟ مادرش
 گفت: آری! عیسی عليه السلام گفت: فردا با هم به کنار قبر او می رویم تا به اذن خدا او را زنده
 کنیم. وقتی فردا رسید، عیسی عليه السلام حاضر شد و همراه مادرش به طرف قبر او به راه
 افتادند. سپس عیسی عليه السلام کنار قبر او توقف کرد و به اذن الهی برای احیاء او دعا کرد. قبر
 شکافت و پسر آن زن از گور بیرون آمد. مادرش با دیدن او گریست. عیسی عليه السلام از
 مشاهده ی او به حالش رحم کرد و گفت: آیا دوست داری همراه مادرت در این دنیا زنده
 بمانی و مدت بیست سال زندگی کنی و بخوری و بیاشامی و ازدواج و زادولد کنی؟ او

٤. محدث جزائری، النور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین، ص ٤٠٧.

٥. عازر یا العازر (سنت لازاروس).

گفت: آری. پس عیسی علیه السلام دعا کرد و او به اذن الهی، بیست سال از خدای متعال عمر گرفت.

ششمین مورد ناظر بر وقوع رجعت در قرآن، آیات ۸۳ و ۸۴ سوره‌ی انبیاء است. خداوند متعال در این آیات، به ایوب نبی علیه السلام اشاره می‌کند و می‌فرماید: «وَ اَيُّوبَ اِذْ نَادَى رَبَّهُ اَنِّى مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَاَتَيْنَاهُ اَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرًا لِّلْعَابِدِينَ»: و ایوب را / به یاد آور / هنگامی که پروردگارش را خواند که: بیماری و مشکلات به من روی آورده و تو مهربان‌ترین مهربانانی. پس ما دعای او را مستجاب کردیم و ناراحتی‌هایش را برطرف ساختیم و خاندانش را به او بازگرداندیم و همانندشان را بر آنها افزودیم؛ تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای عبادت‌کنندگان باشد. داستان ایوب نبی علیه السلام به منزله‌ی سمبل شکیبایی و بردباری و تحمل، بسیار نقل شده است؟ حضرت ایوب علیه السلام فردی بسیار ثروتمند و بنده‌ای شاکر و سپاسگزار بود. در روایات منقول است که یک بار شیطان به خداوند متعال عرضه داشت: خدایا! ایوب به خاطر ثروتی که به او ارزانی داشته‌ای این‌چنین تو را سپاس می‌گوید؛ در غیر این صورت، هرگز شکر تو را به جای نخواهد آورد. خداوند به شیطان فرمود: من اختیار مال و دارایی او را به تو دادم. شیطان همه‌ی باغات او را سوزاند و مزارعش را تخریب کرد و سقف خانه‌اش را بر سر فرزندانش ریخت و همگی آنها از بین رفتند. اما پس از این حوادث، باز هم ایوب علیه السلام به شکر پروردگار مشغول شد. این بار شیطان گفت: خدایا! او به خاطر سلامتی که به او داده‌ای، تو را شکر می‌کند؛ در غیر این صورت، بنده‌ی شاکر تو نخواهد بود. خداوند فرمود: اختیار

۶. محدث جزائری، الثور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین، ص ۲۰۹.

سلامتی او را نیز به تو دادم. شیطان، ایوب را به بیماری مهلک و دردآوری مبتلا کرد؛^۷ اما ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ جز سپاس خداوند متعال چیزی بر زبان جاری نساخت. بعد از مدت‌ها تحمل رنج و بیماری، ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ حتی از خداوند شفا نخواست و این نشان‌دهنده‌ی لطافت او در دعاست که به خدا نمی‌گوید ناراحتیم را برطرف کن. تنها به خداوند عرضه می‌دارد: بارالها! ناراحتی و رنج با من تماس یافته و تو مهربان‌ترین مهربانانی! آنگاه خداوند تبارک و تعالی همه‌ی گرفتاری‌های او را برطرف ساخت و هر آنچه را از دست داده بود، به او بازگرداند و فرزندانش را که در زیر آوار از دنیا رفته بودند، دوباره زنده کرد و به همین تعداد از فرزندان او که در گذشته به مرگ طبیعی از دنیا رفته بودند، زنده کرد و به او بازگرداند. بنابراین، این آیات نیز ناظر بر زنده شدن پس از مرگ در این عالم است.

هفتمین مصداق وقوع رجعت در قرآن، آیات ۱۳ تا ۲۸ سوره‌ی یس در اشاره به داستان مردم انطاکیه است. خداوند متعال در این آیات فرموده است: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اصْحَابَ الْقَرْيَةِ اِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ؛ اِذْ اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا اِنَّا اِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ؛ قَالُوا مَا اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ مَا اَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ مِنْ شَيْءٍ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَكْذِبُونَ؛ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ اِنَّا اِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ؛ وَ مَا عَلَيْنَا اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ؛ قَالُوا اِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّتْكُمْ مِثَا عَذَابِ الْاَلَمِ؛ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ اِنْ اِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ؛ وَ جَاءَ مِنْ اَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ؛ اِتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ اَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ؛ وَ مَا لِي لَا اَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ اَاْخَذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً اِنْ يُرِدِنِ الرَّحْمٰنُ بَصُرًا لَا تَعْنِ عَيْنِي

۷. لازم به ذکر است که برخی قصه‌سرایی‌ها مبنی بر آنکه العیاذ بالله بدن ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ کرم گذاشت و بوی تعفن گرفت، کاملاً باطل است و بر اساس روایات، این سخنان، کذب محض است. وجود مقدس انبیای الهی عاری و منزّه از هر گونه عیبی است و خداوند متعال، هرگز آنها را به چیزی مبتلا نمی‌کند که سبب تنفر دیگران از ایشان شود؛ بلکه همواره چهره‌ی جذاب آن بزرگواران در نزد خلق محفوظ خواهد ماند تا افراد با میل و رغبت، به دین خدا روی آورند.

شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لَا يُنْقِذُونَ؛ اِنِّي اِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ اِنِّي اَمْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ؛ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ؛ يَا غَفَرٌ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ؛ وَ مَا اَنْزَلْنَا عَلٰى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ»: و برای آنها ماجرای مردم شهر [انطاکیه] را مثال بزن؛ آنگاه که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند؛ زمانی که ما دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم؛ اما آنان رسولان را تکذیب کردند؛ پس برای تقویت آن دو، شخص سومی فرستادیم. آنها همگی گفتند: ما فرستادگان [خدا] به سوی شما هستیم؛ اما آنان گفتند: شما جز بشری همانند ما نیستید و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده است؛ جز این نیست که شما دروغ می‌گویید. [رسولان] گفتند: پروردگار ما آگاه است که ما قطعاً فرستادگان [او] به سوی شما هستیم و بر عهده‌ی ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست. آنان گفتند: ما وجود شما را به فال بد گرفته‌ایم و اگر [از این سخنان] دست برندارید، شما را سنگسار خواهیم کرد و شکنجه‌ی دردناکی از ما به شما خواهد رسید. [رسولان] گفتند: اگر درست بیندیشید، شومی شما از خودتان است؛ شما گروهی اسراف‌کارید. و سپس مردی از دورترین نقطه‌ی شهر با شتاب فرارسید و گفت: ای قوم من! از رسولان پیروی کنید؛ از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند. من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده و همگی به سوی او بازگشت داده می‌شوید؟! آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زبانی به من برساند، شفاعت آنها کمترین فایده‌ای برای من ندارد و مرا نجات نخواهند داد؟! اگر چنین کنم، در گمراهی آشکار خواهم بود. من به پروردگارتان ایمان آوردم؛ [سرانجام او را شهید کردند و] به او گفته شد: وارد بهشت شو. گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و از

گرامی داشتگان قرار داده است و ما بعد از او بر قومش هیچ لشگری از آسمان نفرستادیم و هرگز سنت ما بر این نبود.

داستان این آیه، از این قرار است که در زمان نزول این دو پیامبر، مردم انطاکیه بت پرست بودند و لذا این فرستادگان الهی را نپذیرفتند و به شدت مورد اهانت و تکذیب قرار دادند. سپس پادشاه کافر انطاکیه، دستور زندانی کردن این دو پیامبر الهی را صادر کرد و ایشان را به زندان بردند. به فرموده‌ی قرآن کریم، پس از مدتی خداوند متعال پیامبر سومی به سوی آنها فرستاد. او وارد انطاکیه شد و گفت: من عابدی هستم که سال‌ها در صحرا عبادت می‌کردم؛ اکنون آمده‌ام تا به دین پادشاه درآیم. این سخنان مورد پذیرش مردم قرار گرفت و لذا او را به دربار شاه بردند و او به ظاهر، دین شاه را قبول کرد و مدت‌ها در دربار پادشاه انطاکیه زندگی کرد و از افراد مورد اعتماد پادشاه شد. بعد از مدتی، به پادشاه گفت: در یکی از بازدیدهایم دو نفر را در زندان مشاهده کردم. جرم آنها چیست؟ پادشاه، ماجرا را برایش تعریف کرد. او گفت: اگر این‌طور است، بگوئید آن دو را بیاورند تا با آنها بحث کنم و رسوایشان نمایم. سرانجام به دستور پادشاه، ایشان را از زندان بیرون آوردند. پیامبر سوم که ظاهراً خود را به دین پادشاه درآورده بود، خطاب به دو رسول پیشین گفت: آیا می‌توانید ادعاهای خود را ثابت کنید؟ گفتند: آری. گفت: آیا پروردگاری که شما را فرستاده است، می‌تواند نابینا را شفا دهد؟ گفتند: آری. شخص نابینایی را آوردند و از این دو پیامبر خواستند تا او را شفا دهند. آن دو رسول الهی به سجده افتادند و شفای آن نابینا را از خداوند متعال طلب کردند و به اذن الهی، او بینا شد. پیامبر سوم گفت: من هنوز ادعای رسالت شما را قبول ندارم. آیا پروردگار شما می‌تواند افلیح

زمین‌گیری را سلامتی بخشد؟ گفتند: آری و باز به سجده افتادند و به اذن الهی، این درخواست نیز مورد قبول واقع شد و افلیح شفا یافت. او گفت: اگر یک درخواست دیگر را اجابت کنید، به شما ایمان خواهم آورد. پادشاه ما پسری داشت که مدتی است در اثر بیماری از دنیا رفته است. اگر بتوانید او را زنده کنید، شما را تصدیق خواهم کرد. پادشاه گفت: در این صورت من نیز به شما ایمان خواهم آورد. آن دو پیامبر الهی دوباره به سجده افتادند و از خداوند خواستند که برای اثبات حَقانیت ایشان، پسر پادشاه را زنده کند؛ به قدرت الهی، پسر پادشاه زنده شد و از قبر بیرون آمد و نزد پدر حاضر شد. پس از این ماجرا، بلافاصله پیغمبر سوم گفت: من به خدای شما ایمان آوردم و قبول کردم که شما فرستاده‌ی خدایید و خدا همان خدای واحدی است که شما می‌پرستید. سپس به دنبال او، پادشاه و همهی مردم انطاکیه نیز ایمان آوردند. بنابراین مصداق دیگر وقوع رجعت در قرآن، زنده شدن پسر پادشاه انطاکیه است.^۸

آخرین موردی که از وقوع رجعت در قرآن مدنظر ماست، داستان شگفت‌انگیز اصحاب کهف است که پس از سیصدونه سال، به اذن خداوند متعال زنده شدند^۹ و دوباره از دنیا

۸. ماجرای مردم انطاکیه منطبق بر روایتی از امام باقر علیه السلام است که مفسران متعددی ذیل آیات ۱۳ تا ۲۸ سوره‌ی یس نقل کرده‌اند؛ از جمله فیض (صافی)، بحرانی (برهان)، عروسی حویزی (نور الثقلین)، طباطبایی (المیزان)، زمخشری (کشاف)، طبرسی (مجمع البیان). لازم به ذکر است، آیه‌ی ۲۹ این سوره که به نزول عذاب اشاره می‌کند، ربطی به اهالی انطاکیه ندارد؛ بلکه مربوط به ماجرای حبیب نجار است که در پی ماجرای اهالی انطاکیه آمده است.

۹. در قرآن کریم برای اصحاب کهف از واژه‌ی «رقود» استفاده شده که معنی اوکیه‌ی آن خواب است؛ اما این واژه در مورد مرگ نیز به کار رفته است و مرقد به معنای مدفن و قبر رایج است؛ از جمله در سوره‌ی یس آیه‌ی ۵۲ خداوند از قول مردگانی که روز قیامت برانگیخته می‌شوند می‌فرماید: «قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا»: گویند وای بر ما چه کسی ما

رفتند و بنابر روایات، در زمان ظهور حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه به این عالم باز خواهند گشت و از یاران برجسته‌ی آن حضرت خواهند بود.

موارد هشتگانه‌ی فوق که به آنها اشاره کردیم، مصادیقی محکم و غیر قابل انکار مبنی بر امکان‌پذیر بودن رجعت در آیات قرآن است.

برای اثبات امکان‌پذیر بودن رجعت، می‌توان از شواهد روایی نیز نام برد؛ برای مثال می‌توان به کتاب «ایقاظ» تألیف شیخ حرّ عاملی، اشاره کرد که در آن، هفتاد مورد از زنده شدن مردگان به دست ائمه علیهم‌السلام نقل شده است. این شواهد نیز بر وقوع رجعت در دنیا صحّه می‌گذارد و همان‌طور که گفتیم وقوع یک امر، دلیلی بر امکان‌پذیر بودن آن است.

سومین دلیل مبنی بر امکان‌پذیر بودن رجعت، اعتقاد به معاد جسمانی است. اگر بازگشت روح به بدن در قیامت امکان‌پذیر است که هیچ مسلمانی اعم از شیعه و سنی منکر آن نیست، بازگشت روح به بدن در دنیا نیز عقلاً بلامانع است و نمی‌توان منکر آن شد.

یکی از ایرادات مطرح‌شده در خصوص امکان‌پذیر بودن رجعت این است که گفته‌اند رجعت، بازگشت فعل به قوه و عقلاً محال است. استعدادی که شکوفا و بالفعل شد، نمی‌تواند دوباره به استعداد بالقوه تبدیل شود. انسان مراحل بسیاری را قبل از تولد می‌گذراند تا متولد شود و دوران زندگی دنیوییش را طی کند و سرانجام از این عالم رخت

را از خوابگاهمان برانگیخت؟ همچنین به موجب روایتی از امام صادق علیه‌السلام اصحاب کهف مرده بودند و خداوند آنها را زنده کرد (مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۹).

بربندد و روح از پیکرش جدا شود و لذا بازگشت مجدد او به دنیا، به معنای سیر قهقرایی^{۱۰} و امری محال است. در پاسخ به این ایراد، سه نکته قابل بیان است؛ نخست آنکه اگر بازگشت روح به بدن، به معنای بازگشت فعل به قوه و عقلاً محال است، پس این بازگشت در قیامت و معاد نیز باید محال باشد. کسانی که معاد جسمانی را قبول دارند، نمی‌توانند منکر این امر شوند؛ از این رو بازگشت روح به بدن، به معنای بازگشت فعل به قوه نیست که غیرممکن باشد. نکته‌ی دوم آن است که براساس آنچه نقل کردیم، در امت‌های پیشین مردگانی به این عالم بازگشتند؛ اگر بازگشت روح به بدن، بازگشت فعل به قوه و محال عقلی بود، این موارد نیز امکان‌پذیر نبود و اتفاق نمی‌افتاد و همین امر نشان می‌دهد که رجعت به دنیا پس از مرگ، بازگشت فعل به قوه نیست. نکته‌ی سوم آن است که بازگشت دوباره‌ی انسان به حالات قبل از تولد و نطفه و علقه و مضغه شدن او، طبعاً امری محال و همان بازگشت فعل به قوه است؛ اما سخن ما این است که روح پس از رجعت، به همان بدن رشدیافته‌ی دنیوی خود بازمی‌گردد و این یک حرکت قهقرایی نیست. با تفاسیر فوق، جایی برای شک و تردید در امکان‌پذیر بودن رجعت، باقی نخواهد ماند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۱۰. قهقرایی در لغت به معنای به عقب برگشتن است.